



گونتروگراس

هاینریش فورم وگ

ترجمهٔ مریم طاهری آرزوم



فهرست

یادداشت ناشر	۹
مقدمه دبیر مجموعه	۱۱
پیش‌گفتار	۱۳
من معاصر	۱۹
دانشیگ ویران	۲۱
زندگی نویسنده	۲۹
سه‌گانه دانشیگ	۴۳
طبال حزب «اس - پ - د»	۷۱
قصبه‌گویی امروزی	۸۵
شرم و متانت	۱۰۳
عصر پذیرش	۱۱۹
پی‌نوشت	۱۲۳
گونتگراس از زبان دیگران	۱۲۹
کتاب‌شناسی گونتگراس به زبان فارسی	۱۳۳

پیش‌گفتار

حضور بی‌سپار استوار

در گفت‌وگویی که در آغاز سال‌های دهه شصت با گونتر گراس داشتیم، او با چهره‌ای کاملاً مصمم به من گفت:

من بر بازار فروش مارماهی تأثیر گذاشته‌ام و این در واقع موفقیتی عظیم شمرده می‌شود!

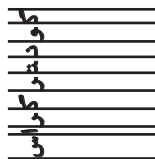
هرچند این شهرت و کامیابی پیش‌بینی می‌شد، اما بروز آن در چنین گستره و شدتی ممکن بود برای هویت ادبی نویسنده سی و یک ساله رمان طبل حلبی خطرآفرین باشد. با این همه، گونتر گراس اجازه نمی‌داد چیزی او را بفریبد. تجربه‌های او از سپری کردن دوران کودکی و نوجوانی در عصر سلطه نازی‌ها، سال‌های جنگ و سختی‌های پس از آن، دستاورد ارزشمندی برای داستان‌سرایی‌اش فراهم کرده بود. او می‌دانست که می‌بایست به همه چیز با واقع‌گرایی و ذکاوت، اما با تردید بنگرد و بر همین اساس، از لحظه‌های موهوم و پرتضاد این کامیابی‌ها لذت ببرد. اما اگر در فصل غذای جمعه مقدس زمان طبل حلبی، صحنه اصلی‌اش را با بیرون‌کشیدن سر بریده‌ی اسی^۱ از دریای آرام با انبوه مارماهی‌های چاق و حریص که از آن آویزان بودند، به تصویر کشید، منظره‌ای متعفن که بسیار زود به قیمت جان آگس، مادر اسکار ماتسرات، تمام می‌شود، در واقع باعث شد بسیاری از مردم اشتهای خود را برای خوردن ماهی از دست بدهند و حتی دیگر ماهی‌نخرند که در این باره جای هیچ بحثی نیست. پس از ورود شکوهمند گراس به صحنه ادبیات در ۱۹۵۹ و پس از کوششی که در ۱۹۵۵ در این زمینه انجام داد، به‌ویژه با عضویت در گروه ۴۷، تأثیر به‌سزایی بر عادات مردم گذاشت. از آن جمله می‌توان به گذاشتن ریش بر چانه و تمایل به پیچیدن سیگار از تنباکوه‌های مرغوب و سیاه میان مردم اشاره کرد و هم‌چنین دیدگاه سرسختانه‌اش نسبت به پورنوگرافی

و نوشته‌هایش دربارهٔ پخت و پز و غذا خوردن، نه تنها در حوزه‌های ادبی علاقه‌مند به آن، بلکه در تصویری که جهانیان از ادبیات آلمان داشتند، تأثیر نهاد. توانایی افسانه‌پردازی و حجم قابل ملاحظهٔ نوشته‌هایش سبب شد نویسندگان دیگر، بیرو و جوان، بی‌هیچ حسادتی، آثار او را بستایند. شیوه‌ای که این نویسنده جوان برای رویارویی با گذشته به کار گرفته بود، گذشته‌ای که تا آن هنگام همیشه بر آن سرپوش گذاشته شده بود، این گذشته را نجات دهنده و به گونه‌ای عجیب امیدبخش می‌کرد.

علاقه‌مندی من، تحت تأثیر آثار سه گانهٔ دانسیگ، یعنی رمان *طبلِ حلبی*، داستان کوتاه *موش و گربه* و رمان *سال‌های سگی*، سبب آشنایی من و گراس در نخستین سال‌های دههٔ شصت در برلین غربی شد. من او با اختلاف چند ماه هم‌سن بودیم. کم‌وبیش در شرایط سختی در محیط مذهب کاتولیک بزرگ شدیم. هر دو عضو شاخهٔ نوجوانان از جمعیت جوانان هیتلری بودیم و در مقام دستیار در نیروی هوایی اشتغال داشتیم. با هم در ۱۹۴۵ به خدمت سربازی فراخوانده شدیم. در واپسین روزهای جنگ، درحالی‌که ذهن‌ها متوجه شرایط بغرنج زندگی بود، با وجود کاستی‌های بسیار، می‌کوشیدم نگاهی به عرصهٔ هنر و ادبیات بیندازم.

همین نکته سبب شد که مشتاقانه با گراس روبه‌رو شوم. نخستین بار، گراس مرا به کافه دعوت کرد. او کم‌وبیش مرا می‌شناخت. من پیش از آشنایی با او، یکی از نخستین مقاله‌های جامع نقد را برای معرفی کتاب *سال‌های سگی* در مجلهٔ دویچه سائونگ منتشر کرده بودم که توجه بسیاری را برانگیخت و گراس نیز آن را پسندیده بود. گراس حس می‌کرد مقصودش را درک کرده‌ام و من نیز احساس همانندی داشتم. درست یک سال بعد، در مجلهٔ مگنوم که اکنون دیگر منتشر نمی‌شود، گزارشی دربارهٔ ملاقات در فریدن آور خیابان نید، شمارهٔ ۱۳ نوشتم. واکنش به این مقاله مشابه مقاله پیشینم بود، اما شخصی‌تر و گویاتر.

هنگامی که گونتر گراس از تأثیر گفته‌ها و نوشته‌هایش آگاه شد، شهرتش را با قاطعیت برای ترغیب مردم^۲، به خصوص نسل جوان، برای پذیرفتن برنامهٔ انتخاباتی حزب سوسیال دموکرات آلمان به کار گرفت. او ابتدا علاقه به مشارکت در مبارزات انتخاباتی را در نسل جوان دههٔ شصت به میزان چشم‌گیری افزایش داد. این تأثیر آمارها به خوبی نشان می‌دهند. در آغاز، گراس، مانند سیاستمداران، تورهای انتخاباتی به راه انداخت تا برای حزب سوسیال دموکرات آلمان تبلیغ کند. این موضوع مانند خیلی چیزهای دیگر مرا گیج کرده بود. البته به نظر من این موضوع توجیه‌پذیر و منطقی بود. با این وجود من به این اقدام با دیدهٔ تردید می‌نگریستم، زیرا نگران آسیب‌پذیری گراس داستان‌سرا به دلیل فعالیت سیاسی‌اش بودم. پس از گذشت چند سال، نشانه‌هایی از این گزند آشکار شد و برخی به بهانه‌های گوناگون، این بحث را پیش می‌کشیدند، اما من هیچ‌گاه اظهار نظر نکردم و در گفت‌وگوهایی که بین خود داشتیم، حرفی نزدم. زیرا به این نتیجه رسیدم که برخلاف برداشت نادرست مخالفان،



گونتزرگراس با وجود خطری که متوجهش بود، مصمم شده بود تصویر سنتی، اما مبهم نویسندگان را با دلایل معقولی که برای خود داشت، تغییر دهد.

زمانی که گونتزرگراس به اهمیت نوشتن پی برد، به این آگاهی نیز دست یافت که حضور در صحنه چه تاثیری دارد. البته ورود او به سیاست، بی ارتباط با این آگاهی نبود. از دیرگاه، حضور در مجامع، جلسات سخنرانی، جشن های اعطای جوایز و نیز برنامه های تلویزیونی، کم و بیش جزئی جدایی ناپذیر از زندگی نویسندگان شده است. تنها تعداد معدودی، هم چون آرنو اشمیت، همواره از حضور در این مجامع خودداری کرده اند. گراس چون حضور در صحنه را ضروری می دانست، از حرفه نویسندگی، پارافراتر نهاده است؛ اگرچه این اقدام، برخلاف اظهار نظرهای بدبینانه، به خلاقیت های نویسندگی اش آسیب نرساند.

حضور در صحنه، نوعی توانایی و رضایت مندی برای گراس به همراه می آورد و این بار این موقعیت را از دست نمی دهد و هم چون شهرت و آوازه اش، با کوشش و دقت، برای دستیابی به سایر اهداف از آن استفاده می کند که این موضوع از نظر من بسیار بارز نیز هست. البته مشارکت او را در جنبش صلح طلبی برای فراهم ساختن زمینه رشد آگاهی سیاسی، می توان نمونه شفاف برای این موضوع به شمار آورد، تا جایی که لذت و احساس مهارت و برتری، به حضور در صحنه مربوط می شود. باید اذعان کرد وقتی حضور در صحنه سبب رضایت مندی گراس را فراهم می آورد، انبوه جمعیت نه تنها او را دستپاچه نمی کرد، برعکس او را به شدت تحریک می کرد. در جلسه های گفت و گو و نیز در همایش های مختلف، گراس می تواند شنونده ای تیزهوش باشد، بیندیشد و چنانچه لازم است، تغییر عقیده بدهد و درست به آسانی نوشتن، سخن بگوید. نیروی ذاتی او در واداشتن دیگران به تفکر، صرفاً به خوانندگان آثارش یا هم صحبتی ساده و کوچک منجر نمی شود، بلکه حضور بیشمار مردم نیز چیزی از توانایی اش نمی کاهد و این همان رضایتی است که گراس از حضور در نمایش به دست می آورد. این خود دلیلی است برای شیفتگی گراس به نمایش يك نفره! هرچند (به طور یقین) در این موقعیت ها، این نمایش است که ماهیت خویش را تغییر می دهد نه شخص یا کسانی که مجری اجرای نمایش اند.

در این گونه مجالس اثری از خشونت دیده نمی شود و هرگز کسی مورد اهانت قرار نمی گیرد. هدف از نمایش های يك نفره نیز ترغیب حاضران به تفکر و کسب آگاهی درباره خویشتن خویش است و گونتزرگراس، از آغاز تا پایان، شنونده ای صبور و در عین حال، تیزبین برای پاسخ هایی است که از سوی مخاطبانش اظهار می شود.

گونتزرگراس مدتی پیش از مبارزات انتخاباتی ۱۹۶۵، در عرصه سیاست، تبلیغ برای حزب سوسیال دموکرات را آغاز کرد، گراس البته رسماً به عضویت حزب در نیامد، زیرا حفظ فاصله به نظر او ضروری می آمد اما در آغاز ۱۹۸۲ برای تشویق مردم برای شرکت در انتخابات و رای به

س-پ-د برای مدت کوتاهی به عضویت حزب درآمد. هرچند گراس اعتقاد نداشت که این حزب، حقیقت مطلق و راهکار نهایی را در اختیار دارد، می‌کوشید باتوجه به مفاد قانون اساسی و فرصتی که انتخابات مهیا کرده بود، برای مردم، بهترین و قابل قبول‌ترین گزینه سیاسی را جست‌وجو کند. گراس معتقد بود مردم به آنچه «کمتر بد است» رأی بدهند:

باید برای آرامش نسبی وجدان‌های معلول و خشم درونی و امیدی که ممکن است هرگز به حقیقت نپیوندد، به حزب سوسیال دموکرات^۳ رأی داد.

او مجموعه این عوامل را «بد کمتر» می‌نامید. چنین تفکراتی حاکی از آن است که گراس حاضر نبود استقلالی را که در مقام نویسنده داشت، تابع مسائل حزب کند.

به باور گونترگراس، برنامه حزب سوسیال دموکرات، نه تنها به التیام سیاسی و توسعه اقتصادی توجه داشت، بلکه بیش از رقبایش به آزادی و عدالت اجتماعی بها می‌داد. هرچند وابستگی گراس به این حزب، دلیل شخصی نیز داشت، زیرا او بر اثر تجربه‌های تلخ دوران جوانی‌اش از سلطه طلبی نازی‌ها و خودکامگی آنان، از هرگونه تمامیت‌خواهی گریزان بود و از کمونیست‌ها و آرمان‌گرایانی که مدعی داشتن راه حلی انحصاری برای همه مشکلات مردم بودند، می‌هراسید و به آنان بی‌اعتمادانه می‌نگریست. آثار این تفکر در رویارویی گراس با جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ و جبهه مخالف برون پارلمانی نیز مشهود بود. من حاضر بودم به سرعت تعهد سیاسی روزمره و واقع‌گرایانه گونترگراس را هم چون مسئله‌ای منطقی بپذیرم و سرانجام در نقش سردبیر نشریه ال ۷۶، که هاینرش بل، گراس و کارولا اشترن آن را منتشر می‌کردند، همکاری کردم. سپس، در مقام ناشر مجله ال ۸۰ مشغول به کار شدم. اما برایم مشکل بود که علت حمله گراس به پرشت را در قطعه **عوام‌تمرین قیام می‌کنند** درک کنم و یا بعدها دلیل منازعه گراس را با جبهه مخالف برون پارلمانی بفهمم که البته یکی از دلایل نگاه از بُعد زیبایی‌شناختی بود. پرسش‌های بسیاری در این رابطه برایم مطرح شد، از جمله: آیا حمایت‌های ساده‌انگارانه از روند کند پیشرفت‌ها در همه حوزه‌ها باعث نشد که در نهایت پیشرفت در حوزه ادبیات و تفکر از نفس بیفتد؟ آیا ادبیات که سهم آن در روند پیشرفت‌ها چالشی بی‌قید و شرط است، نباید در طرح و اجرا با همه داشته‌هایش وارد عرصه می‌شد؟ آیا گراس در این زمان، از استقلال خود در مقام نویسنده، چشم‌پوشی کرد؟ آیا افراط‌گرایی که انگیزه و موتور جنبش‌های دانشجویی بود، بدون حضور ادبیات نقشی تزئینی نداشت؟ سرانجام، این پرسش‌ها را در پیش‌گفتاری که برای انتشار مجموعه اشعار گراس نوشتم، مطرح کردم. او آن‌ها را در قالب پرسش پذیرفت. این انتقاد، نه امکان گفت‌وگوی متقابل را کاهش داد و نه خدشه‌ای به همکاری ما وارد آورد. گراس ضمن گفتن مطالب طنزآمیزی، با ریشخند درباره برخی روشنفکران محافظه‌کار که می‌کوشیدند با چپ روی از او سبقت بگیرند، واکنش نشان داد. البته من بر این باورم که منظور او، در این مورد، آن آرمان‌گرایی بود که

